بررسی

طبع شورمند ولی مرگبار آدمی

معنای فلسفه سیاسی را باید در تلاقی واقعیت اجتماعی با نظریات و پژوهش‌های نظری دنبال کرد که ویژگی معنادار آن از یونان باستان تا به امروز مشهود است: اندیشیدن در باب واقعیت حیات آدمی، این ویژگی به فراخور ادوار تاریخی مؤلفه‌های خود را تعیین می‌کند. در حاشیه تاریخ اندیشهٔ سیاسی، متفکران، حاضرنظران و شارحان معاصر بسیاری درباره او نوشته‌اند؛ از جمله ژان بشلر جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز بنام فرانسوی که در پی تدوین یک دستگاه فلسفه سیاسی و نظریه‌ای حول «علم انسانی فراگیر» است. او در کتاب بسیار کوتاه «حکیدهٔ فلسفه سیاسی» که به تازگی از سوی نشر آگه به فارسی منتشر شده در سه زمینه امر سیاسی، ایدئولوژی و جنگ به این موضوع می‌پردازد. پژوهش‌های او تا پیش از کتاب حاضر چند حوزه مهم را طی کرده که آگاهی از آنها به فهم کتاب کمک می‌کند. او در نخستین مرحله به اعتراضات سیاسی رادیکال می‌پردازد و نظریه‌پردازی در زمینه امر سیاسی را با تحلیل از پدیده‌های حاشیه‌ای و اعتراضی دنبال می‌کند. در مرحله دوم به سیاست و پهنهٔ سیاسی زندگی اجتماعی به‌گونه‌ای فراگیر می‌پردازد و می‌کوشد حدومرزهای قدرت سیاسی را تعیین. سازوکارهای آن را روشن و کارآمدترین شکل تحقق اهداف قدرت سیاسی را رقم می‌زند. در مرحله سوم به مسائل اقتصادی و در مرحله چهارم به بررسی سازوکارهای سیاسی جامعه می‌پردازد.

نویسنده در کتاب حاضر ایده خود را بر دو واقعیت تاریخی بنا می‌کند و بسط می‌دهد. در نظر او از هنگام پیدایش انسان تاکنون دو انقلاب بنیادین رخ داده است که هر یک به‌گونه‌ای زندگی آدمی، جامعه و روابط انسانی را از اساس دگرگون کرده‌اند: انقلاب نوسنگی و مدرنیته. او انقلاب نوسنگی را چهش عمیقی در زمینهٔ تکنیکی، اقتصادی و اجتماعی می‌داند که با پیدایش کشاورزی، دامپروری، تولید دستی و پیشه‌وری آغاز و با افزایش چشمگیر جمعیت، لایه‌بندی اجتماعی، جنگ، فرودستی شکاف اجتماعی زنان و بعدها شهرنشینی و تشکیل امپراطوری‌ها پ... دنبال شد. دومین انقلاب را مدرنیته عنوان می‌کند که نزدیک به پنج قرن پیش آغاز شد و از قرن گذشته تاکنون با شتاب شگفت‌انگیز و روزافزونی در کل سیاره زمین گسترش می‌یابد. تا جایی که کمتر نقطه‌ای در جهان را می‌توان سراغ گرفت که اثری از آن نباشد. ژان بشلر پنج شناسه مدرنیته را دموکراسی، رشد و توسعه اقتصادی، فردیت و فردشدگی، علم نوین و تمایزیابی سامان‌های اجتماعی (امر سیاسی، اقتصادی، دینی و...) می‌داند. به منظور فهم بهتر طبقه‌بندی بشلر باید به این امر توجه داشت که عناصری از هر پنج شناسه در دوران پیشامدرن نیز وجود داشته‌اند، منتها با ظهور مدرنیته تغییر چشمگیری از کمیت این عناصر به کیفیت آن‌ها رخ داد که همه وجوه زندگی انسان را در بر گرفته و تغییر داده است. کتاب با اتکا به این واقعیت تاریخی و اجتماعی آغاز به نظروری در فلسفه سیاسی می‌کند و چکیده فلسفه سیاسی را امر سیاسی، ایدئولوژی و جنگ می‌داند و می‌کوشد - همچون هر فلسفه سیاسی دیگری - هر سه زمینه را در نسبت و بر اساس طبع آدمی توضیح دهد.

بخش نخست کتاب به امر سیاسی می‌پردازد. فحوای نظری این فصل منکی بر ذات بشر است: «خرقاب همه جانوران دیگر، نوع بشر از هیچ دستگاه فطری کنترل سایر و نمود خشونت میان نمودهای فردی همان نوع برخوردار نیست. همه کشاکش‌های انسانی می‌تواند به نبرد مرگبار تغییر ماهیت دهد.» (ص۱۷) بر همین اساس هر دک غایی امر سیاسی را سطح و آرامش تعریف می‌کند. نویسنده امر سیاسی را فعالیت ویژه‌ای می‌داند و می‌خواهد با کاربست قاعده‌ها و

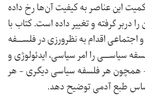

چکیده فلسفه سیاسی

ژان بشلر
ترجمه: عبدالوهاب احمدی
ناشر: آگه
چاپ اول: ۱۳۹۶
قیمت: ۸۰۰۰ تومان

ضابطه‌های مقبول در گروبندی‌های انسانی پیامدهای خشونت‌آمیز را مهار کند. هدف امر سیاسی توافق اهالی جامعه با یکدیگر و حفظ امنیت در رابطه با دیگرانکه است که این هدف نیز تابع هدفی بالاتر یعنی حفظ زندگی در جامعه است. امر سیاسی اهداف خود را معطوف به جستجوی راه‌حل برای کشاکش‌های درونی و بیرونی می‌کند. راه‌حل‌ها به تمامیت نهادهای اجتماعی را به نحو احسن حفظ و بیشترین خوشبختی را برای همگان فراهم کند. بشلر با تبیین و مرور گونه‌های مختلف ایدئولوژی سیاسی، نهادهای جامعه دموکراتیک را عامل تحقق هدف امر سیاسی (خیر عموم) عنوان می‌کند. سرنخت این نهادها کارایی امر عمومی و امر خصوصی را افزایش می‌دهد.

بخش دوم، ایدئولوژی، نیز با اتکا به طبع آدمی تشریح می‌شود: «انسان جانوری است اندیشنده و برای ادامه زندگی و حل مسائلی که سرشت و شرایط او پیش می‌آورد باید شعور خود را به کار گیرد و شناخت‌های ناکُرسی را برای این اهداف فراهم آورد.» (ص۲۵) بشلر همه شناخت‌های بشری را به طور عمومی به سه رده بنیادی می‌داند: شناخت‌های عقلانی، غیرعقلانی و ناعقلانی. شناخت دسته اول با کمک آزمون‌های متکی بر امر واقع صورت می‌گیرد؛ مثل چرخش زمین به دور خورشید یا اینکه دموکراسی رژیم طبیعی نوع بشر است. گزاره‌های غیرعقلانی می‌توانند به‌رغم عدم اثبات صدق و کذب‌شان همچنان پذیرفتنی باشند؛ مثل کشف‌وشهودهای دین‌باند. شناخت‌های ناعقلانی گزاره‌هایی هستند که می‌توان نادرستی‌شان را اثبات کرد. بشلر همه شناخت‌های سیاسی غیرعقلانی و ناعقلانی را ایدئولوژی می‌نامد.

در بخش سوم، برخلاف فصول پیشین مقوله جنگ را نه ویژگی طبع آدمی بلکه در نسبت با آن توضیح می‌دهد: «جنگ نه ویژگی زنتیکی نوع بشر است و نه فراورده مستقیم برخاشگری یا ستیزه‌گری او، بلکه اجباری است که به‌اندکی سیاسی افراد شریر تحمل کرده است.» (ص۷۳) بشلر ستیزه‌جویی نوع بشر را به‌خاطر شورمندی و سرسختی او می‌داند و به همین دلیل نه تنها در برخی از کشاکش‌ها ممکن است به نبردی مرگبار تغییر ماهیت دهد. اثاریرو. پر این باور است که انسان‌ها برای ساماندهی به مسئله امنیت باید سازوکارها و قوانینی را طراحی و مهیا سازند که امکان حل درگیری‌ها را بدون توسل به خشونت فراهم کند. در نظر نویسنده با این کار بنیاد نظمی سیاسی گذارده می‌شود که اهدافش صلح و آرامش بر پایه عدالت است. بیرون از این فضا به دلیل فقدان سازوکارهای لازم، نمی‌توان به کشاکش‌ها به شکلی صلح‌آمیز سروسامان داد و بنابراین این خطر وجود دارد که خشونت فراگیر شود. او جنگ را کشاکش خشونت‌آمیزی میان این فضاها می‌داند. بشلر بر اساس تعریفی که از طبع آدمی ارائه می‌دهد، تنها چاره بهره‌گیری از جنگ و حل مسائل مشترک را در جهانی خطرناک و پیش‌بینی‌ناپذیر تلاش برای یکانگی سیاسی می‌داند.

قوب به پنجاه سال پیش در فرانسه «جامعه نمایش» گی دوبور به فقسه کتابخانه‌ها رسید. «جامعه نمایش» کتابی بود باریک با یک جلد سفید ساده، با ناشری ناشناس و نویسنده‌ای که از هر مصاحبه‌ای پرهیز می‌کرد. بااین‌همه تاثیر این کتاب فوری و گسترده بود و ازاین‌رو یک نقد اجتماعی به راه انداخت که به شکل‌گیری اعتراضات دانشجویی در فرانسه و ناآرامی‌های ۱۹۶۸ دامن زد. اما «جامعه نمایش» همچنان به کار امروز ما می‌آید. کتاب توصیفی است از احاطه تکنولوژی و تصاویر بر حیات اجتماعی انسان و غالبا به همین جهت آن را در حکم پیشگویی مخاطرات عصر اینترنت می‌دانند که بر سر ما سایه افکنده. شاید این کتاب بیش از هر فلسفی دیگر قرن بیستم لحظه به‌غایت عجیبی را ثبت و ضبط می‌کند که اکنون ما در حلال دوران رسانه‌جمهوری دونالد ترامپ از سر می‌گذرانیم.

همچون خطوط ابتدایی «قرارداد اجتماعی» ژان ژاک روسو (انسان آزاد به دنیا می‌آید اما همه‌جا در بند کشیده می‌شود) و «مانیفست کمونیسم» کارل مارکس (تاریخ همه جوامع تا به امروز موجود تاریخ نبردهای طبقاتی است)، دوبور در مقام خلف فکری این دو مدنظر با بیانی پرشور پراکسیس سیاسی را آغاز می‌کند: «کل حیات آن جوامعی که شرایط تولید مدرن بر آنها حاکم است خود را همچون انباشت عظیم نمایش‌ها نشان می‌دهد. هرآنچه زمانی بی‌پرده و مستقیم زیسته می‌شد اکنون بازنمایی صرف شده است».

کس دوبور، یکی از بنیان‌گذاران گروه پیشروی موقعیت‌سازان، در ۲۲۰ تز کتاب فیگرفوست خود را علیه «جامعه نمایشی» بسط می‌دهد. منظور دوبور از بیان این عبارت صرفا محکومیت رسانه‌های جمعی نبود. نمایش چیزی بود بسیار فراتر از آنچه صفحه نمایش را تسخیر کرده. دوبور استدلال می‌کرد هرآنچه زمانی زنان و مردان بی‌پرده و مستقیم تجربه می‌کردند - پیوندهایمان با جهان طبیعی و جهان اجتماعی - دروخاکشیر شده و به تصاویر استحاله یافته. و این یکسل‌های تصویری تبدیل شد به خرتوپرت‌های زندگی‌مان و به‌این‌ترتیب نشان خود را به مرتبه‌ای بی‌اهمیت تنزل دادیم.

در اندیشه دوبور، «تصویر» در اقتصاد و هستی واقعی آدم‌ها همان اهمیتی را داشت که «کالا» در اندیشه مارکس. کالاها و تصویرها، مانند رانندگان جسم، چیزی را از ما ربوده‌اند که زمانی از روی ساده‌نگری واقعیت می‌خواندیم. طبیعت اصیل تولیدات‌ی ما با دست خودمان می‌سازیم و روابطی که با واژه‌هایمان بنا می‌کنیم از بین رفته و جایش را به تمثال آنها داده است. دوبور هشدار می‌دهد تصاویر آن‌چنان همه‌جاگیر شده که ما دیگر آنچه را از دست داده‌ایم به خاطر نمی‌آوریم. همان‌طور که اندی میرفیلد، یکی از زندگینامه‌نویسان او، تشریح می‌کند: «تصاویر نمایشی ما را وادار به فراموشی می‌کنند - یا فی‌الواقع اصرار دارند که باید فراموش کنیم». اما از نگاه دوبور فراموشی ما از مسئولیت معاف نمی‌کند. او تاکید می‌کند ما فقط فریب‌خوردگان و قربانیان معصوم در این واژگونی، این دگرگونی سیمکس از بود (being) به نمود (appearing) نیستیم. بلکه به تجوکردن به نمایش این وضعیت را تقویت می‌کنیم. دوبور با لحنی سرد و خشک می‌گوید خورشید هرگز «در امپراتوری انسانی افعال مدرن» غروب نمی‌کند. و در همین وضعیت منفعل است که ما خودمان را تسلیم نمایش می‌کنیم.

برای مارکس بیگانگی از کار وجه معرف مدرنیته بود. او اعلام کرد ما دیگر با آنچه می‌سازیم یکی نیستیم. ولی با اینکه ما با کار خود بیگانه شده‌ایم مارکس می‌پنداشت خارج از محیط کار می‌توانیم همچنان خودمان باشیم. بااین‌حال نزد دوبور کلوله‌باران می‌کند این تصاویر همان کریزگاه را هم خرد و منهدم کرده بود. پیامد این کار هم فاجعه‌آمیز است و هم بی‌خطر. دوبور نتیجه می‌گیرد «هیچ مانعی باقی نمانده تا مردم بتوانند آنجا در مورد واقعیت‌هایی که آنها را به خود مشغول کرده با یکدیگر بحث کنند. زیرا آنها هرگز نمی‌توانند خود را برای همیشه از شر حضور مخرب گفتار رسانه‌ها رها کنند». فضاهای عمومی مانند آنچه در یونان باستان آگورا نامیده می‌شد دیگر وجود خارجی ندارد. با وجود این ما زندگی‌هایمان را در حالی از سر می‌گذرانیم تو گویی هیچ‌چیز تغییر نکرده است. چراکه عادت به حضور مخرب تصاویر همچون پذیرش گرانش زمین روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

پس از به‌قدرت‌رسیدن دونالد ترامپ، تجزیه و تحلیل زندگی مدرن براساس تفکر دوبور، ظنینی عمیق‌تر و تیزتر از آن یافته که می‌توانند ما را از این چرخه نابود کند. اما چه کار می‌کرد، همو که از بسیاری جهات قادر به پیش‌بینی ماهیت جنون‌آمیز و خیازده، نیهیلیستی و رخوت‌آور حکومتی بود که تازه زمام امور ما را به دست گرفته است. مفهوم نفرت، ناباوری، بلاهت، یکبارمصرف‌دانستن مردم و بی‌قانونی استقبال می‌کند؛ جالب اینکه همه اینها به‌عنوان فضیلت‌های ملی مورد ستایش قرار می‌گیرند. زمان تیره‌وتار حاضر نقطه پایان تاریخی مبتنی بر خشونت و بربریت است که دیگر نمی‌توان آن را لایوشانی و پنهان کرد چراکه جوامع پوزش با توجیهی درباره خود نداریم. خود و سعیت تاثیراتی ارائه نمی‌دهد. اممبوام این دوره خوشنود محض، این عصر تنبیه، این دوران قساوت تورمناپذیر مردم را وادارد تا از کابوسی که بر زندگی‌شان سایه افکنده بیدار شوند. جای امید است که با این بیدارشدن، با یک عمل احیاشده شادت‌دادن، ارزجار اخلاقی بیش و بیشتر شود و بنیادی فراهم شود برای ساختاری تازه، بلا سوزان مقاومت و بیکاری چنان قدرتمند که با شکست مبانه‌ای نداشته باشد.

منبع: کاتربانج

پی‌نوشت‌ها:

۱- این برنامه شامل تهیه غذا برای افرادی می‌شود که توانایی خرید یا آماده کردن غذا را ندارند و معمولا سالمندانی ازکارافتاده‌اند. کسانی که این خدمات را فراهم می‌کنند نیز خود افرادی مسالخورده‌اند ولی به لحاظ جسمانی توانایی رانندگی و کارهایی از این قبیل را دارند.م

۲- شان اسپیر استراتژیست سیاسی امریکا و در حال حاضر بر مطبوعاتی کاخ سفید است.

3- Paul Gilroy, "Against Race: Imagining Political Culture beyond the Color Line", (Cambridge, The Belknap Press of Harvard University Press, 2000), p. 137.

برچیدن بساط اقتدارگرایی به سبک آمریکایی

به سوی سیاستی مبتنی بر حکومت‌ناپذیری

هنری ژیرو . ترجمه: محسن ملکی

اصلی برنامه استعدادیابی کاتکشو تقلید یافته، راستش را بخواهید، شاید او نماینده و سخنگوی رئیس‌جمهور بدل ماست که هرچه بیش می‌رود بیشتر شبیه جامعه‌ستیز جامعه «روانی آمریکایی»، یعنی پاتریک بیتمن، می‌شود. فردی که به‌راستی نماد دوران ماست. جهالت جراحتی هولناک است، به‌خصوص وقتی نتیجه محدودیت‌های نظام‌مند یا خودکرده باشد. اما اگر تعمدی و حساب‌شده، ناشی از امتناع فعالانه دانستن معیوب تقلید می‌دهد. در چنین شرایطی، خصلت ضلع‌نخشیدن به جامعه گسترش می‌یابد و به درون زندگی روزمره نفوذ می‌کند؛ این فرایند سوژه‌هایی نظامی‌مآب تولید می‌کند. به انضباط نظامی عقلانیت و اعتبار می‌بخشد و طیف گسترده‌ای از رفتارهای اجتماعی را غیرقانونی اعلام می‌کند. پلیس محلی یا به سربازان شبه‌نظامی تبدیل می‌کند و جنگ و خشونت را طبیعی جلوه می‌دهد. افراد به جای اینکه جنگ و نظامی‌شدن را زنگ خطر بدانند، آنها را مشاً غرور ملی می‌دانند. نفرین اجرای نمایشی که ذاتی فاشیسم است با اینترنت و تکنولوژی‌های دیجیتالی جدید به‌روزشده است و اینترنت میراث فاشیسم در فضای آمریکایی به شیوه‌ای جدید ادامه دارد. فرهنگ خلق‌طبانه باید کنار گذاشته شود و امیدوارم تلاش‌های بیشتری شود تا تحت لوای پیکارهای جمعی بتوانیم از او به این بینندیشیم که شکل مؤثر مقاومت چگونه می‌تواند باشد. اما هر شکل ممکن دیگر جمعی، اگر نتوانسته مقاومتی در مقابل محلی، دولتی، جهانی و بین‌المللی به او هم بیوند بزند، هرگز نخواهد توانست موفق شود. سرمایه‌داری جهانی را نمی‌توان فقط در یکی از این سطوح به چالش کشید. به‌خصوص وقتی چین مقاومتی به درک جامع دامنه فرد جهانی پیوند نخورد.

مثل روز نخست است که مقاومت در برابر واقعیت قریب‌الوقوع و در حال تکوین نئوفاشیسم از هر زمان دیگری ضروری‌تر است و مستلزم به چالش‌کشیدن ساختارهای مسلط قدرت اقتصادی و ضمنا دوسوءتفاهم فرهنگی قدرتمندی است که با سبکه ابعاد تجارت می‌کند. ما به فرهنگی شکل‌دهنده نیاز داریم که به آسیب‌پذیرترین‌ها قدرت بخشد و آنها را با کسانی همراه کند که طرفدار جنبش‌هایی‌اند که فقط و فقط به یک موضوع خاص می‌پردازند [مثلا جنبش دفاع از سقط جنین یا حقوق حیوانات]. این جنبش کسانی‌ست که می‌تواند از جنبش‌های تاریخی و مهم دهه شصت از جمله جنبش ضدجنگ و جنبش حقوق مدنی به‌ارمغان بیاورد که بتواند از جنبش‌های اجتماعی چون پودموس در اسپانیا که امکان خلق صورت‌های سیاسی جدید را فراهم می‌کند، صورت‌هایی سیاسی که ضدفاشیسم‌اند و عرعرشان را جزم کرده‌اند زیرپهای افتدارگرایانه‌ای چون رژیم ترامپ را زیر سؤال ببرند و ساختارهای فرهنگی، ایدئولوژیکی و اقتصادی‌ای را از اوقاق کند چنین رژیم‌هایی را تولید می‌کنند. شاید در این صورت است که تاکتیکی قدیمی چون اعتصاب عمومی می‌تواند برای قلع‌وقمع این ماشین مرگ‌بار به کار بیاید.

آن‌ها که به دموکراسی رادیکال ایمان دارند باید راهی بیابند تا این رژیم را از قدرت حکومت‌کردن ساقط کنند و آن را حکومت‌ناپذیر کنند. کنش‌های محلی مهم‌اند. اما ضروری‌تر آن است که از طریق بینش و سیاستی جامع که جوامع تاکنون سعی کرده‌اند در سراسر ایالات متحد ایجاد کند، دست به آموزش و بسیج‌کردن افراد بزنیم؛ از این راه می‌توانیم به بیکاری جمعی دست یابیم به هدفش تبدیل شود. رخدادهای قدرتمندی چون تحریم عمومی، تحصن و اعتصاب‌هایی عمومی است که می‌تواند کشور را به حالت تعلیق و توقف در بیاورند. بوید چنین مقاومتی باید در خلق حزب سیاسی جدید سوسیال‌دموکرات‌ها ریشه داشته باشد. حزبی که قدرتش از سازمان‌هی اتحادیه‌ها، معلمان، کارگران، جوانان، گروه‌های مدنی و دیگرانی مصدر می‌گیرد که مقوم مبنایی بیشرو و مردمی‌اند. بدون داشتن تصویری از جامعه جدید و مکانیسم‌های تازه مقاومت، مقاومتی در کار نخواهد بود. در این مورد، مقاومت نشان از شکلی از فلج‌شدن کامل نخبگان مالی، بنیادگرایان مذهبی و جنگ‌طلبان نئومحافظه‌کار دارد. بنا بر این کار، مقاومت باعث رانش جنگ می‌شود که می‌تواند اسمش را سیاست حکومت‌ناپذیری» گذاشت.

امریکا ادعای دموکراسی داشته و حال این ادعا چون استخوانی در گلویش گیر کرده است. تا به حال، امریکا توانسته با موفقیت از این واقعیت جلوگیری کند و دوفرهایش را پنهان کند: «روفاهی‌ای در راستای تاریخ، درباره تحرک اجتماعی، درباره آزادی، درباره عدالت، درباره پایان‌یافتن زورسیدی. دولاد ترامپ و بقایای محافظه‌کار در کشورهای دیگر و چه و چه. دوران قیامشدن پشت این معصومیت اسطوره‌ای گذشته است. در دوران ترامپ، توحش بدوی سرمایه‌داری کازینویی و اعمال خشونت‌آمیز دولت‌ها در حوزه مالیاتی، بدون هیچ توجیه و پوششی ادامه دارد و بر مردم تحمیل می‌شود. حال نوعی اجتماعی و اخلاقی جامعه اقتدارگرایانه را پیش می‌برد. جامعه‌ای که با آغوش باز از حرص و طمع، ارتدرسنی، تمام فرهنگ‌های شکل‌دهنده از شکل می‌افتند و حوزه‌های عمومی‌ای که شرط امکان دموکراسی‌اند را به سرعتی دهشتناک نابود می‌شوند.

نئوفاشیسم از نمایش، پیوپلیسم نابجا و «اقتصادی مبتنی بر مود (روحیه و حال)» خوراک می‌گیرد. اقتصادی که همه مشکلات را به مسائلی چون سرزنش نفس و خخشیت معیوب تقلیل می‌دهد. در چنین شرایطی، خصلت ضلع‌نخشیدن به جامعه گسترش می‌یابد و به درون زندگی روزمره نفوذ می‌کند؛ این فرایند سوژه‌هایی نظامی‌مآب تولید می‌کند. به انضباط نظامی عقلانیت و اعتبار می‌بخشد و طیف گسترده‌ای از رفتارهای اجتماعی را غیرقانونی اعلام می‌کند. پلیس محلی یا به سربازان شبه‌نظامی تبدیل می‌کند و جنگ و خشونت را طبیعی جلوه می‌دهد. افراد به جای اینکه جنگ و نظامی‌شدن را زنگ خطر بدانند، آنها را مشاً غرور ملی می‌دانند. نفرین اجرای نمایشی که ذاتی فاشیسم است با اینترنت و تکنولوژی‌های دیجیتالی جدید به‌روزشده است و اینترنت میراث فاشیسم در فضای آمریکایی به شیوه‌ای جدید ادامه دارد. فرهنگ خلق‌طبانه باید کنار گذاشته شود و امیدوارم تلاش‌های بیشتری شود تا تحت لوای پیکارهای جمعی بتوانیم از او به این بیندیشیم که شکل مؤثر مقاومت چگونه می‌تواند باشد. اما هر شکل ممکن دیگر جمعی، اگر نتوانسته مقاومتی در مقابل محلی، دولتی، انبوهی از مردم یا بین‌المللی او به هم بیوند بزند، هرگز نخواهد توانست موفق شود. سرمایه‌داری جهانی را نمی‌توان فقط در یکی از این سطوح به چالش کشید. به‌خصوص وقتی چین مقاومتی به درک جامع دامنه فرد جهانی پیوند نخورد.

رسانه‌های توده‌ای و برآمدن ساست افراطی

ترامپ آمد؛ مکتب فرانکفورت می‌دانست

الکس راس . ترجمه: نوید نزهت

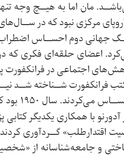

کمی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده بود که خبری خوش در رسانه‌ها درز کرد: خانه بیلاقی توماس مان در لس‌انجلس از تخریب نجات یافته بود. این خانه که در دهه ۱۹۴۰ میلادی مطابق خواست و سلیقه نویسنده آلمانی ساخته شده، اوایل سال جاری در معرض خطر قرار گرفته و به نظر می‌رسید از آنجا که ارزش زمینش از خود سازه بیشتر برآورد شده، در آستانه تخریب باشد.

بااین‌حال، این دولت آلمان بود که پس از مذاکراتی طولانی علاقت ملک را با هدف راه‌اندازی یک مرکز فرهنگی خریداری کرد. این خانه اما نه صرفاً به آن خاطر که محل زندگی نویسنده‌ای بزرگ بوده، بلکه از آن جهت شایسته پاسداری شد که مکاتریسم برای تداوم تراوش فرهنگی «مرک و نیز» و «کوهستان جادو» در سال ۱۹۳۸ و در مقام یک‌ناچوی کریخته از نازیسم، با رضایت در ایالات متحده سکنی گزید. او شهروند این کشور شد و آرمان‌های آمریکایی را با جان و دل تحسین می‌کرد. اما در سال ۱۹۵۲ دیگر متقاعد شده بود که مک‌کارتیسم پیش‌درآمدی بر ظهور فاشیسم است و همین امر او را ناگزیر از مهاجرتی دوباره ساخت.

مان در بحبوحه برگزاری جلسات کمیته فعالیت‌های ضدآمریکایی مجلس نمایندگان برای رسیدگی به نفوذ کمونیسم در هالیوود گفته بود: «نعصب کیش‌محور، تفتیش عقیدتی سیاسی و امنیت روبه‌زوال حقوقی، همگی زیر لوای یک وضعیت به اصطلاح اضطراری ... این درست همان روندی است که سرآغاز کابوس آلمان بود.» تخریب «ویلای جادویی» مان می‌توانست مؤخره‌ای غم‌انگیز بر این داستان مایلخولیایی باشد. مان اما به هیچ وجه تنها مهاجر گریخته از اروپای مرکزی نبود که در سال‌های رعب‌آور پس از جنگ جهانی دوم احساس اضطراب آشنایی را تجربه می‌کرد. اعضای حلقه‌ای فکری که در اصل در انستیتو پژوهش‌های اجتماعی در فرانکفورت یا به‌کفاری شد و بعدها به مکتب فرانکفورت شناخته شد نیز دلهره و هراس مشابهی را احساس می‌کردند. سال ۱۹۵۰ بود که ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو با همکاری یکدیگر کتابی به نام تحت عنوان «شخصیت اقتدارطلب» گردآوری کردند که نما و شرح حالی روان‌شناختی و جامعه‌شناسانه از «شخصیت بالقوه فاشیستی» به دست می‌داد. تراکم و انباشت بی‌وقفه احساسات نژادپرستانه، یارانویایی، غیرعقلانی و ضددموکراتیک در سوژه‌های مراسم تحلیل دونالد ترامپ همه دعواها و سر تعداد واقعی تماشاچیان فراموش شد و اهمیتش را از دست داد. این دعوا، این بحث بر سر عکس‌هایی که جمعیت حاضر در سخنرانی ترامپ، عکس‌هایی که از بالا گرفته شده بود یا عکس‌هایی که از روی زمین، صرفا به آشفتگی روانی و جمعی ما دامن می‌زند.

از آن بعد هرروز یک رسوایی تازه به بار می‌آید. یک دروغ جدید یا اهانت به افراد، بنابراین حفظ سعه‌صدر معرفت‌شناختی و اخلاقی روزبه‌روز دشوارتر شده است: نمایش همه ما را می‌بلعد. به نظر دوبور، «نمایش سر صحبت درباره یک چیز دیگر را باز خواهد کرد و، مخلص کلام، این آن چیزی است که از حالا به‌بعد وجود خواهد داشت. و همان‌طور که بسیاری پیامدهای منفی زندگی آن زمانه است.» به‌راستی چه‌کسی آن‌همه دروغ را که ترامپ در سطرهای انتخاباتی‌اش گفت به یاد دارد؟ چه‌کسی می‌تواند حس شوک به‌جامانده از نوار صحبت‌های زشت و زننده ترامپ را وقتی برای اولین‌بار دید یا شنید دوباره تجربه کند؟ چه‌کسی می‌تواند ترامپ واقعی را از نقیضه‌های بی‌شمار او و از خطرات واقعی برآمده از حماقت محض او جدا کند؟ چه‌کسی از زمان که ماموران اداره مرزی و گمرک ما ویزاهمان را بررسی می‌کنند به یاد روس‌ها می‌افتد؟

در نهایت ما می‌دانیم و سؤالات نگران‌کننده دوبور، چه ترامپ را دوست داشته باشیم و چه از او متنفر باشیم. آیا چنین نیست که همه ما به یک میزان به مصرف تصویر نمایشی که از هروز تولید می‌شد معتاد شده باشیم؟ آیا ما با مصرف تصاویری که شخص ترامپ یا سیاست‌هایش تولید کرد در به‌قدرت‌رسیدن او همدست بوده‌ایم؟ آیا تصاویر حاکی از مخالفت و انتقادی که معترضان به این وضعیت در جهیم مقابل می‌سازند حامل یک مقاومت حقیقی است، یا این تصاویر درعوض با شیفتگی ما به نمایش هم‌داستان می‌شوند؟ شاید پاسخ بدهیم مصرف تصاویر در جبهه مقابل ترامپ اصل اساسی شهروندی دغدغه‌مند و هشیاری اخلاقی است. ولی جواب دوبور این خواهد بود که چنین مصرفی همچنان بازتاب اعتیادی عمیق است. شاید ما از سر دلخوشی ماحصل کار گروه‌های حقیقت‌گو و منتقدان این وضع را بیکیری می‌کنیم، ولی نمایش این فعالیت‌ها را در خود حل می‌کند و هیچ تاثیری بر آن ندارد.

بی‌شک نمایشی که از بیستم ژانویه شروع شد بی‌وقفه ادامه یافته است. دوبور که در سال ۱۹۹۲ خودکشی کرد از یافتن راهی برای نهادینه‌کردن آنچه بالطبع مقاومت در برابر نهادینه‌شدن است ناامید بود ولی ما نباید ناامید باشیم. به نظر می‌رسد وارد دوره‌ای مشابه به ۱۶۴۸ می‌شویم، دوره‌ای که در آن چیزی بتوان به‌راحتی جلوی خود به عوان نمایش و بازگردانده از آن به جهان تعاملات بشری معرکه چیزی است که دوبور از آن «زمان زنده» می‌خواند.

امید آن می‌رود که بیشروی اعتراضات و راهپیمایی‌های ملی، و از آن مهم‌تر بازگشت به سیاست‌های محلی و سازمان‌دهی‌های جمعی، فرائر از شکست غلیان‌های اناژمیستی که ۱۹۶۸ بود و طلسم نمایش درهم بشکند.

۱- رایندگان جسم (Body snatchers) به کسانی می‌گفتند که اجساد مردگان را جهت فروش به قسمت تشریح مدارس پزشکی می‌ربودند. و نیز به معنی زیبا و موجودی خارجی یا بیرونی که جسم انسان را تسخیر می‌کند. مانند فیلم «حمله رایندگان جسم» نوشته جک فینی و به کارگردانی دانه میلر. دروافع کالاها و تصویرها موجوداتی بیرونی هستند که با تسخیر آنچه واقعیت می‌نامیم آن را به شکل دیگری بازنمایی می‌کنند.

منبع: نیویورک‌تایمز

تأمل کوتاه

کابینه تازه آمریکا: ژنرال‌ها و میلیاردرها

یاکوب آوکشتاین

پیش‌بینی کوتاه‌مدت، نامطمئن‌ترین فعالیت‌هاست. من طبعا هیچ‌گاه تلاش نمی‌کنم چنین کاری انجام دهم، بلکه آنچه را که در دوره‌های طولانی تاریخی جریان دارد و پیامدهای محتملش را تحلیل می‌کنم. اما این‌بار نتیجه‌گرفته‌ام به یک دلیل ساده پیش‌بینی کوتاه‌مدت انجام دهم. کمان می‌کنم که اینک توجه همکران در همه‌جا به آنچه در کوتاه‌مدت رخ خواهد داد معطوف است. به نظر می‌رسد هیچ دلمشغولی دیگری وجود نداشته باشد. نگرانی در حد اعلای خود است و لازم است آن را دستونوجه نرم کنیم.

اجازه دهید بحث را اینگونه آغاز کنم که ۹۵ درصد سیاست‌هایی که ترامپ در نخستین سال کارش دنبال خواهد کرد مطلقا وحشتناک است. بدتر از آن‌چیزی است که پیش‌بینی می‌کردیم. هم‌اکنون می‌توان در انتصاب‌های مهمی که اینجام داده این را مشاهده کرد. درعین‌حال، وی احتمالا گرفتار مشکلاتی جدی خواهد شد.

این بیامد تناقض‌آمیز حاصل منش سیاسی او است. اگر نگاه کنیم که وی چگونه برنده انتخابات ریاست‌جمهوری در ایالات متحده شد، می‌بینیم وی با تکنیک حساب‌شده لفاظی تمام رقبایش را پشت‌سر گذاشت. از سویی وی از زبانی رمزآمیز استفاده کرد تا در بامخ‌گویی به نگرانی‌های عمده شهروندان آمریکایی دامنا اظهارانی ارائه کند که دریافت‌کنندگانش آن را همچون پشتوانه‌ای برای سیاست‌هایی کمان کنند که الام متعددشان را تسکین خواهد داد. وی اغلب با توییت‌های مختصر یا تظاهرات عمومی که سفوسخت کنترل می‌شد این کار را انجام می‌داد.

از سوی دیگر، او درباره سیاست‌های مشخصی که دنبال خواهد کرد همواره سرسته سخن می‌گفت. گفته‌های او همواره با تفسیرهای بیرون عمده‌اش دنبال می‌شدند و این تفسیرها اغلب کاملا متفاوت و حتی در تقابل با یکدیگر بود. در واقع، او وی به‌دلیل اظهارات صریح و قطعی‌اش ستایش می‌شد، درحالی‌که او دیگران را به‌خاطر سیاست‌های دقیق‌شان می‌اعتبار می‌کرد. این روشی است که به‌شکلی جادویی عمل می‌کند. این روش وی را به اینجا رساند و به نظر می‌رسد قصد دارد در دوران ریاست‌جمهوری‌اش همچنان از این روش بهره ببرد.

عنصر دیگری در منش سیاسی وی وجود داشته است. وی با هر تفسیری تا آنجا مدارا می‌کرد که از رهبری وی حمایت کند و باش. اگر در مورد حمایت کسی از شخص او کمی دودل بود، با حمله به وی در سطح عمومی از او انتقام می‌گرفت. او به بیعت نکردن کامل نیاز داشت و تاکید می‌کرد که این بیعت را باید به نمایش گذاشت. او توبه ندامت‌آمیز را می‌پذیرفت اما سخن تردیدآمیز درباره شخصیت‌اش را خیر.

به نظر می‌رسد که وی بر این باور است که در بقیه نقاط دنیا هم این روش به‌خوبی به وی خدمت می‌کند: سخنوری قدرتمندانه، تفسیرهای ابهام‌آمیز حتی مبهوم پیروانش و در پایان سیاست‌های عملی نسبتا غیرقابل‌پیش‌بینی.

کیوا وی فکر می‌کند در جهان امروز غیر از ایالات متحده تنها دو کشور اهمیت دارند - روسیه و چین. همه‌خودکامی تعبیر جهت دهد، چه به دروسالاری و قدرت دفاعی‌اند و حتی صورتی ناشنیده و نادیده به خود بکیسد - آمریکا فعلا از ایفای نقش خود به عوان شکلی معکوس وجود می‌برد. نیکسون با چین توافق کرد تا روسیه را از انضجف کند. ترامپ با روسیه توافق می‌کند تا چین را تضعیف کند. به نظر می‌رسد این سیاست برای